

تبر طلائی

نوشته حین.م. متسون

داستانی معروف از فولکلور ژاپنی

-

شخصیت ها	ابزار صحنه	قطعات دکور	جلوه های صوتی
تاتسوکوی، هیزم شکن پیر	قوری چای	خانه تاتسوکوی	صدای شلپ شلپ آب
اوشون، همسرش	ظرف ترک خورده برنج	چراغ خوراک پزی	صدای حرکت آب
گونتا، همسایه تاتسوکوی	ظرف برنج نو	میز	
یوشیکو، همسر گونتا	کوله پشتی حمل هیزم	سقف جدید خانه تاتسوکوی	
الهه دریاچه	۲ تبر آهنی	خانه گونتا	
صدای راوی	کیمونوی تاشده	جنگل	
۲	تبر طلائی		
	کیسه برنج		

نمایشی در پنج صحنه که دو چیدمان دارد: جاده ای با دو خانه، و یک جنگل. این نمایش برای دو عروسک گردان نوشته شده است.

موسیقی آغازین

راوی: روزی روزگاری در کشور ژاپن، پیرمرد درستکاری به نام تاتسوکوی با همسرش اوشون در خانه کوچکی کنار یک دهکده زندگی می کردند.

موسیقی می رود.

صحنه اول: یک خیابان ژاپنی. در سمت چپ صحنه خانه مخروبه ای قرار دارد که سقف آن سوراخ شده است. در جلوی صحنه میز کوتاهی قرار دارد که روی آن یک چراغ خوراکی پزی با یک دیگ دیده می شود و در کنارش هم یک ظرف برنج شکسته قرار دارد. در سمت راست صحنه، خانه ای مجلل و پر شکوه دیده می شود.

(اوشون از سمت چپ وارد صحنه می شود. او یک قوری چای در دست دارد که روی چراغ می گذارد. محتویات آنرا هم می زند و سپس به سمت بالای صحنه می رود و دنبال شوهرش می گردد. سپس بر می گردد و به کارش ادامه می دهد. تاتسوکی از پشت خانه وارد صحنه می شود، در حالی که تبری در دست و باری از چوب بر پشت دارد).

تاتسوکی: احساس می کنم این چوبها سال به سال سنگین تر میشن. (تبر را روی زمین می گذارد).

اوشون: اوه تاتسوکی، خیلی خسته به نظر میایی. فکر کنم داری زیادی کار می کنی (چوبها را از پشت او پایین می آورد).

تاتسوکی: این قدر نگران نباش اوشون. (کنار میز می نشیند. اوشون برایش چای می ریزد).

اوشون: شاید این طور باشه، اما خوب وقتی می بینم پشت تو این طور زیر بار این چوبها خم شده، نگران میشم. می بینم که طرف برنج مون شکسته و چیزی هم توش نیست، خوب نگران میشم. (داخل ظرف را نگاه می کند). میتونم از لابه لای سوراخهای سقف، آسمون رو ببینم، (بالا را نگاه می کند)، خوب نگران میشم.

تاتسوکی: فردا زودتر بیدار میشم و از کوه بیشتر بالا می رم. میرم پشت صخره آبی و اونجا چوبهای بهتری پیدا می کنم که پول بیشتری نصیب ما کنه. قبل از اینکه زمستون برسه، یک سقف جدید برای خونه میسازم.

اوشون: (چای را دوباره هم می زند): همین الان هم قبل از طلوع آفتاب بیرون میری و وقتی خورشید تو دل دریا گم می شه، برمی گردی. با همه این اوصاف، ما به زور زنده هستیم. به خیلی چیزها احتیاج داریم. نگاه کن! بین چقدر کت خودت فرسوده شده!

تاتسوکی: الهه جنگی همیشه به ما کمک کرده، مگه نه؟ (اوشون سرش را تکان می دهد).

ما تا به حال گرسنه نموندیم، موندیم؟ (اوشون سرش را به نشانه «نه» تکان می دهد). خوب، پس نگران نباش. اوضاع بهتر می شه. حالا می بینی. اوضاع بهتر می شه. (اوشون قوری را برمی دارد و زن و شوهر با هم وارد خانه می شوند).

موسیقی انتقالی

راوی: در همسایگی آنها، فردی به اسم گونتا زندگی می کرد که هیزم شکن حریصی بود و از راه فریب دادن دیگران زندگی می کرد. (یوشیکو از خانه سمت راستی بیرون می آید و به گونتا اشاره می کند که او هم بیرون بیاید).

یوشیکو: بین گونتا! به نگاه به سقف خونه شون بکن. داره خراب می شه.

گونتا: آره، می بینم.

یوشیکو: ما باید از اینجا بریم. اینجا داره محله بدی میشه. ما در همسایگی پیرمردی زندگی می کنیم که عرضه نداره به اندازه یک زندگی آبرومند کار کنه.

گونتا: خوب، چون آدم بی مسئولیت و تنبلی یه.

یوشیکو: زنش بدتره. هیچ وقت یک شونه نو به موهاش، یا یه جفت صندل نو به پاهاش ندیدم.

گونتا: درسته، مثل گداها می مونه.

یوشیکو: اینها اسباب خجالتند. هر چه زودتر از این محله بریم، بهتره.

(وارد خانه شان می شوند).

موسیقی انتقالی که در طول گفته راوی ادامه می یابد:

راوی: فردای آن روز، تاتسوکی خیلی زودتر از خواب بیدار شد و به سمت جنگل رفت. او مصمم بود که همه تلاشش را بکند.

(تاتسوکی از خانه بیرون می آید، تبرش را بر می دارد و از صحنه خارج می شود).

صحنه دوم: جنگل. دریاچه ای در وسط صحنه قرار دارد.

راوی: تا بالای کوه راه زیادی بود و تاتسوکی وقتی به بالای کوه رسید، حسابی خسته شده بود (تاتسوکی از سمت راست صحنه وارد می شود). پس تصمیم گرفت که کنار یک دریاچه کوچک استراحت کند.

موسیقی می رود.

تاتسوکی: وای چقدر راه رفتم. (تبرش را روی زمین می گذارد و کنار دریاچه می نشیند). به به. چه جای آرام و قشنگی. میتونم تمام روز اینجا بشینم و به ابرها نگاه کنم و به آواز باد گوش بدم. ولی نه، باید مشغول کار بشم. (بلند می شود. تبرش داخل دریاچه می افند). ای وای! تبرم! تبرم! افتاد تو دریاچه! (دنبالش می گردد). داره میره پایین، پایین، حالا باید چه کار کنم؟ دیگه نمی تونم بینمش! جرأت شنا کردن و پیدا کردنش رو هم که ندارم... (دستهایش را بلند می کند) اوه، ای الهه دریاچه، کمک کن. کمک کن که تبرم رو پیدا کنم. من پول ندارم که یک تبر جدید بخرم. اگر تبر نداشته باشم، دیگه نمی تونم هیزم بشکنم، اونوقت من و زنم از گرسنگی تلف می شیم. کمک کن.

موسیقی و صدای آب.

(الهه دریاچه از داخل آب بیرون می آید)

الهه: (به تاتسوکی که از ترس کمی عقب تر رفته است) نترس هیزم شکن. صدای تو رو شنیدم. میدونی که، این دریاچه خونه منه.

تاتسوکی: اوووووم.

الهه: (پایین می رود و با یک تبر طلایی بر می گردد). دنبال این می گشتی؟

تاتسوکی: اوه، ای کاش دنبال این می گشتم. این ظاهراً به تبر طلائییه. ولی مال من یه تبر معمولی آهنی بود. ممکنه یه بار دیگه هم نگاه کنی؟

الهه: کمی صبر کن. (صدای آب می آید و او ناپدید می شود، سپس با تبر کهنه تاتسوکی برمی گردد). اینه؟

تاتسوکی: بله، بله. خودشه. به چه زبونی از شما تشکر کنم. (تبر را می گیرد). حالا میتونم هیزم بشکنم و دیگه گرسنه نمونیم. چه طور می تونم ازتون تشکر کنم؟

الهه: تو مرد خوب و درستکاری هستی. این درستکاری رو باید تحسین کرد. (به پایین می رود و با تبر طلایی بر می گردد). این تبر طلایی، هدیه من به توست. بگیرش و از شانسی که برات میاره استفاده کن. (صدای آب می آید و الهه وارد دریاچه می شود).

تاتسوکی: (به دریاچه خیره شده است) این یه رویاست. ولی این واقعاً یک تبر طلائییه. (ناباورانه) واقعاً این اتفاق افتاد! (سکوت). خوب، برم از تبر جدیدم استفاده کنم. اوشون از شنیدن این داستان حتماً تعجب می کنه.

موسیقی انتقالی

صحنه سوم: خیابان و خانه ها.

(تاتسوکی وارد صحنه می شود. اوشون از خانه بیرون می آید و آنها بدون آنکه صدایشان را بشنویم، با هم گفتگو می کنند).

راوی: هیزم شکن به خونه اش برگشت و قصه اون روز رو برای همسرش تعریف کرد.

موسیقی می رود.

تاتسوکی: الهه دریاچه خیلی زیبا و مهربون بود. از توی آب بیرون اومد و با من حرف زد. وای، عجب روزی بود.

اوشون: همین طوره. ولی چطور تونستی این همه چوب با خودت بیاری؟

تاتسوکی: می دونی، این تبر، چوب رو مثل کَره می بُره. از طرف دیگه، کوله پشتی من اصلاً سنگین نیست. من تقریباً تا خونه سُر خوردم!

اوشون: اوه، ما مورد رحمت قرار گرفتیم. فکر کنم دیگه لزومی نداره که نگران باشم.

موسیقی انتقالی

راوی: واقعاً دیگه نیازی نبود که اوشون نگران باشه. تاتسوکی هم همون هفته سقف خونه رو عوض کرد. (سقف جدید خانه بالا می رود).

(گونتاً و یوشیکو از خانه شان خارج می شوند و به خانه تاتسوکی نگاه می کنند).

گونتاً: نمی دونم تو خونه تاتسوکی چه خبره. شنیدم که الهه جنگل بالای کوه اونها رو مورد لطف خودش قرار داده.

یوشیکو: اینهم به دروغ دیگه اونهاست.

گونتاً: از هفته پیش تا حالا، کَلّی بار چوب با خودش آورده، به کت جدید هم خریده.

یوشیکو: اوشون هم به شونه جدید به موهاش زده. دیروز داشت تو بازار میوه و کیک بادومی می خرید. حسابی پز می داد. اما اونها نمی تونن از این کارها بکنن. هیچ خوشم نمیداد.

گونتاً: من هم همینطور.

یوشیکو: حالا می خوای چه کار کنی؟ (به سمت خانه می رود).

(گونتاً مدتی فکر می کند و خانه تاتسوکی را ورنانداز می کند، سپس به سمت آن می رود).

گونتاً: تاتسوکی! تاتسوکی!

تاتسوکی: (از خانه خارج می شود) آه، سلام همسایه! (تعظیم می کند)

گونتاً: (تعظیم می کند) تاتسوکی، بالاخره شانس به تو هم رو کرد. می بینم این هفته کَلّی چوب خوب آوردی.

تاتسوکی: آره، از هفته پیش که رفته بودم پشت صخره آبی این طور شده.

گونتاً: پشت صخره آبی؟

تاتسوکی: آره، همونجا بود که الهه دریاچه رو دیدم. تبرم تو دریاچه افتاد و من ازش کمک خواستم. اون هم از دریاچه بیرون اومد- آخه اونجا زندگی می کنه- و به تبر طلایی فوق العاده بهم هدیه داد.

گونتاً: (با هیجان) هدیه؟ به تبر طلایی؟

تاتسوکی: آره، از همون موقع اوضاع خیلی بهتر شد. من آدم خوش شانسی ام.

گونتاً: چه جالب! تبر طلایی. گفتی پشت صخره آبی، نه؟

تاتسوکی: آره، درست بعد از سنگهای قرمز.

گونتا: خوب، به خاطر شانست بهت تبریک میگم همسایه. همیشه خوش شانس باشی.

(به هم تعظیم می کنند و تاتسوکی وارد خانه اش می شود. گونتا به سمت خانه اش حرکت می کند و با خودش حرف می زند)
اگه این هیزم شکن می تونه از اون الهه یه تبر طلا بگیره، پس من هم می تونم. هی زن! زن! یوشیکو! تبر منو بیار.

یوشیکو: (با تبر وارد می شود) چه خبره؟ چی شده؟

گونتا: الهه جنگل به تاتسوکی یه تبر طلایی داده. منم میرم که یکی بگیرم. تو هم برو و همه رو برای شام، امشب خانه ما دعوت کن. کیک برنجی و شیرینی کنجدی هم بخر.

یوشیکو: ولی گونتا، من...

گونتا: تاتسوکی فکر می کنه خیلی زرنگه. حالا نشونش می دم. الان میرم پشت صخره آبی و با تبر طلایی خودم بر می گردم.
(گونتا تبرش را برمیدارد و خارج می شود. یوشیکو با نگاه او را بدرقه می کند و سپس وارد خانه می شود).

موسیقی انتقالی

صحنه چهارم: جنگل.

(گونتا با تبرش از سمت راست وارد صحنه می شود).

گونتا: باید همین جا باشه. آره. اینهم دریاچه. حالا تبرم رو تو آب میندازم ببینم چی میشه. (تبرش را می اندازد. صدای افتادنش می آید. گونتا فریادی می کشد). وای تبرم! تبرم! تبرم رو گم کردم. الهه جنگل، به دادم برس!

موسیقی و صدای آب

الهه: منو صدا کردی؟

گونتا: بله، لطفاً کمک کن. تبرم افتاده تو دریاچه. من یه هیزم شکنم و به تبرم احتیاج دارم.

الهه: (وارد دریاچه می شود، صدای آب می آید و با یک تبر طلایی بر می گردد). ببینم هیزم شکن، این تبری بود که گم کرده بودی؟

گونتا: بله، بله، خودشه. تبر منه. متشکرم. (به سمت تبر می رود).

الهه: دروغ می گی هیزم شکن! دروغ می گی! این تبر تو نیست. تو دروغگو و حریصی و به همین خاطر باید تنبیه بشی.

صدای آب می آید و الهه وارد دریاچه می شود.

گونتا: برگرد! برگرد! تبر طلایی منو بده! (مکت)، برگرد الهه! (مکت). هی! چرا دستکم تبر خودم رو بهم نمی دی؟ (مکت). الهه! الهه! نه، رفته... من هم واقعاً تبرم رو از دست دادم. ولی این انصاف نیست! من گول خوردم! من گول خوردم! (گونتا با جیغ و فریاد از صحنه خارج می شود).

موسیقی انتقالی

صحنه پنجم: خیابان و خانه ها.

(گونتا به آرامی وارد می شود. یوشیکو او را می بیند و از خانه خارج می شود).

یوشیکو: تبر طلاپی رو نیاوردی؟ (گونتتا جواب نمی دهد). تبر طلاپی کو؟ حالا باید چه کار کنیم؟ من کلی پول خرج غذا و شیرینی کردم، همه دهکده رو خبر کردم، حالا چه طوری پول این همه غذا رو بدیم؟ چه طور تو چشم مردم نگاه کنم؟ (با شیون از صحنه خارج می شود) احمق! احمق! احمق!

گونتتا: من چه بد شانسم. همسایه های بد، الهه سنگدل، تبر گمشده... حالا هم، کلی قرض، یه زن غرغرو... باید بسازم! بسازم! (بیرون می رود)

موسیقی انتقالی

راوی: تاتسوکی و اوشون به زندگی خوبشون ادامه دادن. حصیرهای خونه شون رو عوض کردن. برای خونه شون پرده و در نو خریدن، کلی برنج خریدن و تاتسوکی هم کیمونویی رو که به اوشون قول داده بود، برایش خرید. (تاتسوکی وارد می شود و یک کیمونو به اوشون می دهد). با وجودی که گونتتا و همسرش هنوز همسایه اونها بودند، به خوبی و خوشی زندگی کردند. (تاتسوکی و اوشون وارد خانه شان می شوند)

پایان

نکات تولیدی:

بار چوب تاتسوکی- بار چوب را می توان با قلاب به شکاف هایی که به لباس عروسک دوخته شده آویزان کرد.

تبر تاتسوکی - می توان تبر را طوری طراحی کرد که درون یک شکاف چوبی قرار گیرد. به این ترتیب عروسک می تواند آنرا به راحتی به زمین بگذارد و از زمین بردارد.

قوری- باید به چراغ وصل شود و فاشق هم به ته آن وصل باشد.

اگر صدای الهه قبلاً ضبط شده است، می توان آن را با اِکو پخش کرد که این تصور بوجود آید که صدا از داخل آب می آید.